

بازی چشم گیرک

با آفتاب کردم

بازی چشم گیرک

او بود توی بازی

خیلی زرنگ و زیرک

قایم شدم من اول

پشت درخت گل‌ها

من را سریع و آسان

او گشت و کرد پیدا

وقتی رسید نوبت

بر آفتاب تابان

بستم دو چشم خود را

شد آفتاب پنهان

من بعد از آن دویدم

دنبال او به هر جا

توی حیاط خانه

پیدا نکردم آن را

یک دفعه دیدم آبری

آبری به شکل یک ببر

فهمیدم آفتابم

رفته به پشت آن ابر

دوستان خوبم آیا

می‌دانید چشم گیرک

اسم دیگر کدام بازی

محلّی است؟

حالا بند آخر را با

دقت بخوانید. این

قسمت شعر شما را به

یاد کدام ضرب‌المثل

می‌اندازد؟

